سبک آموزش

حل‌المسائل دانش‌آموزان یا حل‌المسائل سوداگران؟!

چشم سودجویان به ارقام میلیونی دانش‌آموزان افتاده است نه به توسعه علم و دانش

کسانی هستند در این جامعه که نشسته‌اند و می‌بینند میلیون‌ها دانش‌آموز در این کشور تحصیل می‌کنند. وقتی چشمشان به عدد میلیونی دانش‌آموزان می‌افتد آب دهانشان سرازیر می‌شود، چشمانشان برقی می‌زند و غدد بزاق‌سازشان پرکارتر می‌شود و با خود می‌اندیشند که فی‌المثل اگر به هر نحوی از جیب یک دانش‌آموز یک ۱۰هزار تومان ناقابل هم بیرون بیاورند این ۱۰هزار تومان وقتی در یک عدد ۲۰،۱۰ میلیونی ضرب شود عدد قابل توجهی می‌شود

■ محمد مهر

زمانی که نسل ما یعنی کسانی که در دهه ۶۰ تحصیلات ابتدایی خود را آغاز می‌کردند، گاه شاهد کتابچه‌های رنگ و رو پریده‌ای با چاپ بسیار ابتدایی و کم‌کیفیت بود. اگر معلمان چنین کتابچه‌هایی را در دست کسی می‌دیدند روزگارش سیاه بود. با اصل آن بدرفتاری‌ها و تنبیه بدنی دانش‌آموزان در آن دوره کاری ندارم چون احساسات و عواطف من کودک در آن دوره با آن برخوردها ممزوج بوده و وارد این دالان تاریک نمی‌شوم که مثنوی هفتاد من خواهد شد و اصل موضوع از دست خواهد رفت اما سخن بر سر این است که معلمان به درستی بر این اصل پافشاری می‌کردند که مسئله نه در کتاب حل‌المسائل که در ذهن دانش‌آموز باید حل شود. آن‌ها بر این باور بودند که کتابچه‌های حل‌المسائل کتاب‌هایی هستند که برخی از فرهنگی‌ها برای حل مشکل معیشتی خود نوشته‌اند و این کتاب‌ها مسئله دانش‌آموز را حل نمی‌کند، چون دانش‌آموز به جای اینکه فکر و اندیشه و توان ذهنی خود را برای حل یک مسئله به کار گیرد، حل‌المسائل را جلو می‌فرستد، مثل کودکی که قدرت رویارویی با پلکان‌ها را ندارد و در آغوش پدر خود از پله‌ها بالا می‌رود و درست است که کودک همه آن پله‌ها را بالا می‌رود ولی در حقیقت او از پله‌ها بالا نرفته است چون عضلات و مفصل‌ها و قوای بدنی او در این باره محک نخورده، عرق او درنیامده و قلبش مجبور به تند تند زدن و پمپاژ خون بیشتر به عضلاتی که درگیر کار بیشتر شده‌اند نشده است، از این رو عضلات و جوارح این کودک تحلیل می‌رود و از رشد مناسبی هم برخوردار نیست. این مقدمه را گفتیم تا برسیم به اصل مطلب.

در روزهای گذشته فضای رسانه‌ای کشور به بازتاب موضوع مشق شب و ضرورت حذف آن و متعاقب آن دیدار برخی از متولیان انتشار کتاب‌های کمک درسی و کنکور با مراجع تقلید در این زمینه اختصاص داشت. اگرچه آگاهان معتقدند که داستان سر چیزی دیگری است.

■ **وقتی انشاهای کلاس شبیه هم از آب درمی‌آمد!**

قدیم‌ها آن کتابچه‌های رنگ و رو رفته به عنوان حل‌المسائل اجازه نمی‌دادند که دانش‌آموز پشت دیوار و پشت در یک مسئله بماند و آنقدر آن در را بزند که سرانجام در مسئله به روی او باز شود، به این ترتیب لذت یک «آهان!» درست و حسابی که با رنج به دست آمده اما بسیار شیرین بود از دانش‌آموز گرفته می‌شد. این یک روش فست فودی بود و در حقیقت اینطور بگوییم که نوعی شعبده‌بازی بود که اصرار می‌کرد دانش‌آموز هیچ مسئله‌ای ندارد چون کسانی هستند که از طرف دانش‌آموز مسئله او را حل می‌کنند. همینطور بود کتاب‌هایی که در یکی دو صفحه معروف‌ترین موضوع انشاهایی که معلمان سر کلاس به دانش‌آموزان می‌دادند نگاشته بودند. تصور کنید که قرار بر این بوده که مثلاً وقتی معلم سر کلاس این موضوع را می‌دهد که «تابستان خود را چگونه گذراندید؟» دانش‌آموز خلاصه و چکیده‌ای از تجربه تابستانی خود را سر کلاس برای دانش‌آموزان و معلم خود بخواند و در این میان بسیاری مقوله‌ها می‌توانست محک بخورد، از جمله اینکه دانش‌آموز ببیند آیا قدرت توصیف آنچه بر او در این سه ماه گذشته در او وجود دارد یا نه؟ آیا می‌تواند روایت بهتر و کامل‌تری ارائه کند؟ و دهها و صدها رخداد دیگر. اساساً معلم می‌توانست با آنچه دانش‌آموزان درباره خاطرات تابستانی خود می‌نویسند دریابد که فی‌المثل چقدر اختلاف طبقاتی در کلاس او وجود دارد یا اساساً چقدر دانش‌آموز صادقانه برخورد کرده است و آن‌ها را تشویق کند بدون اینکه خجالت بکشند تجربه خود را روراست در این باره روایت کنند، اما حالا فکر کنید به اینکه نصف بیشتر کلاس رفته بودند و کتابچه انشاهای از پیش تنظیم شده را خریده بودند و همه انشاها تقریباً شبیه هم بود و هیچ خلاقیتی در انشاها دیده نمی‌شد. فصل بهار را تعریف کنید. دوست دارید در آینده چه کاره شوید. شهرتان را توصیف کنید و می‌دیدید که همه انشاها شبیه هم شده‌اند و هیچ تفاوتی میان آنها دیده نمی‌شد. چرا؟ به خاطر اینکه قدرت خلاقانه و نگاه نوآورانه از دانش‌آموز سلب شده بود و او در حقیقت نه از چشم خود که از چشم نویسنده این انشاها به دنیا و پیرامون خود نگریسته بود.

■ **کتابچه‌های حل‌المسائل خجالتی کجا و هیولای کمک‌درسی‌های امروز کجا؟**

اما نکته اینجاست که اگر اقتصاد و چرخش مالی آن کتابچه‌های رنگ و رورفته حل‌المسائل را در یک شهر اندازه می‌گرفتیم احتمالاً به اندازه یک میلیونیوم اقتصاد امروز کتاب‌های کمک‌درسی نبود. آن کتابچه‌های رنگ و رو رفته انشاهای از قبل نوشته شده و حل‌المسائل ریاضی و... این قدرت را نداشتند که شهر را به تسخیر خود درآورند و نه تنها شهر را به تسخیر خود درآورند که در اینجا و آنجا آگهی‌های تبلیغاتی و تیزرهای تلویزیونی‌شان هیاهوی بلندی به پا کند و با لطایف‌الحیل حتی از موجه‌ترین اشخاص مایه بگذارند و مسئله را طوری تصویر کنند که انگار دلسوزانی هستند که هر روز در حل مسائل دانش‌آموزان زار زار اشک می‌ریزند. آن کتاب‌های رنگ و رورفته اتفاقاً بسیار خجالتی بودند و اگر هم دبیری یا معلمی از سر نیاز یا هر دلیل دیگری این کتاب‌ها را نوشته بود خجالت می‌کشید که نام خود را در پایین این کتاب‌ها بنویسد، چون می‌دانست در حقیقت نگارش این کتاب‌ها خدمت و کمکی به دانش‌آموزان نیست. او می‌دانست دکانی نچسب و فرصت‌طلبانه در برابر آموزش و پرورش علم کرده است و به عبارت دیگر موازی‌کاری می‌کند و از این موازی‌کاری خجل و شرمنده بود. او می‌دانست که دانش‌آموز، یک مدرسه دارد که در آن حضور می‌یابد و اگر مدرسه‌ای فرصت‌طلبانه با اهداف تجاری در برابر آن مدرسه علم شود، عملاً تعارض ایجاد می‌کند.

■ **چشم سوداگران به ارقام میلیونی دانش‌آموزان**

بحث اینجاست که همیشه سوداگران چشم به سود دوخته‌اند. همواره در جوامع انسان‌هایی هستند که می‌خواهند کار غیرموجه کنند، اما چون می‌دانند که کار غیر موجه عریان قابل دفاع نیست کار غیرموجه خود را در لباس موجه می‌پوشانند. این سخن از معصوم است که باطل اغلب لباس حق می‌پوشد چون باطل می‌داند که نمی‌تواند به صورت عریان در جامعه و مناسبات اجتماعی ظاهر شود از این روست که تحت عناوین موجه مثل کمک به رشد هوش دانش‌آموزان، کتاب‌های کمک آموزشی و غیره خود را جلوه‌گر می‌سازد. سخن بر سر این است که کسانی در این جامعه نشسته‌اند و نگاه می‌کنند و می‌بینند میلیون‌ها دانش‌آموز در این کشور تحصیل می‌کنند. وقتی چشمشان به عدد میلیونی دانش‌آموزان می‌افتد آب دهانشان سرازیر می‌شود، چشمانشان برقی می‌زند و غدد بزاق‌سازشان پرکارتر می‌شود و با خود می‌اندیشند که فی‌المثل اگر به هر نحوی از جیب یک دانش‌آموز یک ۱۰هزار تومان ناقابل هم بیرون بیاورند که البته واقعاً رقمی نیست این ۱۰هزار تومان وقتی در یک عدد ۲۰،۱۰ میلیونی ضرب شود عدد قابل توجهی می‌شود. مثل همان برقی که برخی از دست‌اندرکاران خدمات تلفن همراه در چشمشان می‌درخشد. نگاه می‌کنند به اینکه فی‌المثل ۶۰ میلیون نفر در این کشور تلفن همراه هوشمند دارند و با خود می‌اندیشند که حتی اگر یک هزار تومانی با لطایف‌الحیل از جیب این ۶۰ میلیون نفر بیرون بکشند رقم قابل توجهی خواهد شد چون کسی آنقدر بیکار نیست که پیگیر یک هزار تومانی شود اما همین هزار تومان وقتی در ۶۰ میلیون ضرب شود می‌شود ۶۰ میلیارد تومان. همین منطق درباره سوداگران و مافیای تولید کتاب‌های مثلاً کمک‌درسی هم رایج است. چشم آنها به عدد میلیونی افتاده است نه به توسعه علم و دانش و عناوین پرطمطراقی از این دست. کافی است ما آنها را محدود کنیم و مثلاً بگوییم فقط می‌توانید برای صد هزار دانش‌آموز تولید علم و دانش کنید، ببینید که چطور اخم‌ها و سگرمه‌های آنها در هم فرو می‌رود. کافی است به آنها بگوییم مگر قصد شما توسعه علم و دانش نیست، بسیار خب بروید در این کشور مدرسه بسازید و منابع مالی خود را صرف مدرسه‌سازی کنید. ببینید چطور آنها آسمان و ریسمان خواهند بافت که به شما ثابت کنند چاپ کتاب‌های مثلاً کمک درسی و زیر فشار قرار دادن ذهن والدین و دانش‌آموزان و خالی کردن جیب میلیون‌ها والدین ایرانی که این روزها در تنگنای تحریم و تورم روزگار می‌گذرانند در حقیقت کمک به آنهاست اما چون داغ هستند متوجه این کمک‌های انسان‌دوستانه نمی‌شوند!

> اگر کسی حقیقتاً دلسوز حال و آینده این کشور است نباید اجازه دهد که فضای آموزش و پرورش از قداست ذاتی خود خارج شود. اگرچه آموزش و پرورش به مثابه یک سازمان، درگیری‌ها و آلودگی‌های خود را دارد، اما نباید به این بهانه آب را گل‌آلود کرد

> محیط آموزش کودکان در هر کشوری باید بیرون از سوداگری‌ها و تجاری‌سازی‌ها باشد و اگر محیط آموزش و پرورش آن هم در سال‌های ابتدایی آلوده به تجاری‌سازی شود در حقیقت ما از همان آغاز نشانی‌های نادرست را در اختیار نسل‌های آتی قرار داده‌ایم

■ **شهادت می‌دهم انگشت‌های ما در تعطیلات عید ورم می‌کرد**

یادم می‌آید هر وقت به اسفندماه می‌رسیدیم و بوی عید در مدرسه به مشام می‌رسید برخی از معلمان ما که متأسفانه آگاه نبودند و انگار چون خودشان خوشی‌ای در زندگی نداشتند دوست نداشتند دانش‌آموز هم خوشی و شادمانی را در زندگی و تعطیلات تجربه کند، انگار که خودشان از تعطیلات لذت نمی‌بردند و می‌خواستند تعطیلات را بر کام دانش‌آموز هم زهرمار کنند. مشق‌هایی طاقت‌فرسا برای آن دو هفته تعطیلات عید می‌گفتند که انگشت‌های دانش‌آموز ورم کند و شهادت می‌دهم انگشت‌های ما ورم می‌کرد از بس که مشق‌ها و تکرارهای بی‌حاصل‌تر را بر دفترهایمان می‌نوشتیم تا خیال آن معلم سختگیری که از زندگی خود لذتی نمی‌برد راحت باشد که ما هم در این ناراحتی با او شریک هستیم و هر دانش‌آموزی هم که ترجیح داده بود در تعطیلات عید خوش باشد، به جرم اینکه می‌خواسته شاد باشد باید تاوان پس می‌داد و داغ یک یاغی و طغیانگر را بر پیشانی خود می‌پذیرفت و مثل برده‌ای که تمرد کرده کتک می‌خورد!

■ **آموزش کودکان را آلوده به تجاری‌سازی نکنیم**

باری به نظر می‌رسد که همه متولیان امر باید یک بار دیگر بنشینند و با خود حساب و کتاب کنند، چه آن حل‌المسائل‌چی نوین و مدرن که دیگر از پوسته خجالت اسلاف خود بیرون آمده و شهر را به تسخیر خود درآورده و کار را به آنجا رسانده که برای توجیه کار خود به دیدار مراجع هم می‌رود، همان کسی که چشمش به عددهای میلیونی افتاده و هر دانش‌آموز را به چشم اسکناس‌های درشت بالقوه می‌بیند و چه نمایندگان مجلس و آموزش و پرورش و صدا و سیما و والدین و هر کسی که در این باره می‌تواند مؤثر باشد، حساب و کتاب کنند و ببینند که اساساً هدف و مراد ما از آموزش کودکانمان چیست. رابطه ما با آنها «برای کودکان» است یا «از کودکان». می‌خواهم برای کودکان باشیم یا از کودکان و به واسطه آنها زراندوزی کنیم. وقتی غرض‌ها کنار برود که به این سادگی کنار نمی‌رود، آدم‌ها در آن صورت خود واقعی‌شان را نشان خواهند داد اما افسوس که این خود واقعی به سادگی از کمینگاه خود بیرون نخواهد آمد. اگر کسی حقیقتاً دلسوز حال و آینده این کشور است نباید اجازه دهد که فضای آموزش و پرورش از قداست ذاتی خود خارج شود. اگرچه آموزش و پرورش به مثابه یک سازمان، درگیری‌ها و آلودگی‌های خود را دارد، اما نباید به این بهانه آب را گل‌آلود کرد. محیط آموزش کودکان در هر کشوری باید بیرون از سوداگری‌ها و تجاری‌سازی‌ها باشد و اگر محیط آموزش و پرورش آن هم در سال‌های ابتدایی آلوده به تجاری‌سازی شود در حقیقت ما از همان آغاز نشانی‌های نادرست را در اختیار نسل‌های آتی قرار داده‌ایم.

■ **چه اهرمی اجازه برچیدن بساط کاسبکاران آموزشی را نمی‌دهد؟**

نکته دیگری که در این باره می‌توان گفت این است که در این موضوع هم مثل اغلب موضوعات مبتلابه جامعه ما فقدان فرهنگ گفت‌وگو را به عینه می‌بینیم. شما می‌بینید که سال‌هاست در رسانه‌های کشور بحث مافیای آموزشی و وجود هزاران میلیارد چرخش مالی در این مافیا و نفوذ آنها به واسطه تمکن مالی در جاهای مختلف دیده می‌شود، اما کسی نمی‌پرسد این چه مافیایی است که در این سال‌ها هم مافیا خوانده شده و هم آزادانه و بی‌واهمه به فعالیت خود ادامه داده است. پس معلوم می‌شود این مافیا به اندازه کافی مافیا نبوده یا اساساً مافیا نبوده که در این صورت باید عمیقاً از متولیان و گردانندگان این مؤسسات عذرخواهی و طلب بخشش کرد و همه آن اتهام‌ها را پس گرفت یا اینکه اگر واقعاً وجود نهادهای موازی آموزشی و مافیاهایی در این حوزه با چرخش‌های مالی چند هزار میلیاردی را می‌پذیریم سؤال این است که چه عواملی، چه نفوذها و حق‌السکوت‌هایی اجازه برچیده شدن این نهادها را نمی‌دهند و از سوی دیگر چرا در جامعه ما حتی یک برنامه را سراغ نمی‌گیریم که اساتید و منتقدان و حوزوی‌ها کنار همان حل‌المسائل‌چی مدرن، کنار آموزش و پرورش و والدین دانش‌آموزان و کارشناسان آموزشی بنشینند و رودرو با هم سخن بگویند و سرانجام ما به تصویر شفافی در این باره برسیم.

سبک تربیت

رسیدن به اعتماد به نفس در چهارراه «ترغیب، تحسین، تشویق و تأیید»

دنیایی ایمن به بچه‌ها هدیه کنیم

■ داود اسماعیلی*

اعتماد به نفس یا خود توانمندی یک متغیر اثربخش و کیفی از منظر علم روانشناسی و علوم رفتاری بوده و جنبه رشد و رسش در آدمی دارد و پیش‌نیاز عزت‌نفس یا همان خودارزشمندی و لازمه مرحله سوم رشد شخصیت، یعنی اتکا به نفس است. تمام انسان‌ها اعتماد به نفس خود را از پدر و مادر که همان «الگوهای والدینی» هستند، فرا گرفته و چنانچه فرزند آدمی دچار «تعارضات دوران کودکی» گشته و الگوهای والدینی سختگیرانه و نه «مقتدر» داشته باشد، به اعتماد نفس به دلیل عدم چهار ویژگی لازم آن که شامل: ترغیب، تحسین، تشویق و تأیید است، دست نخواهد یافت. پس به جای مکانیسم‌های مخرب و ناکارآمد تربیت سنتی چهارگانه منسوخ و مردود که شامل: تنبیه، تهدید، توهین و تحقیر است، باید موارد مذکور جایگزین شود تا کودکان به واسطه شخصیت و الگوهای سه‌گانه تربیتی که شامل توجه چشمی، محبت کلامی و احترام در عمل است، به مهارت‌های زندگی عملی دست یابند. با توجه به اینکه پدر و مادر اولین معلم و آموزگار زندگی کودک و نوجوان بوده و خانه نیز اولین مدرسه و آموزشگاه او است، باید محیط آن امن، سالم، پرنشاط و متعالی باشد تا زمینه بلوغ ذهنی، روانی، عاطفی، احساسی و هیجانی آینده‌سازان کشور مهیا و در نهایت موجب بالندگی و خودشکوفایی شود.

اعتماد به نفس در شخص هنگامی شکل می‌گیرد که از منظر تعریف یونسکو فرد به سلامت روانی که انطباق با محیط و شرایط است، دسترسی یابد. عزت‌نفس تابع رسیدن به خودباوری و پذیرش و تعامل با افراد و اشخاص است. رویکردهای ارتباطی که پس از مهارت خودآگاهی حاصل می‌شود، عامل تکامل شخصیت و بلوغ اجتماعی است.

نفی خودآزاری و منفی‌نگری، مقدمه و اصل رشد و شکوفایی فردی است. رویکردهای همدلانه و صمیمانه و مهرورزانه با کودک و نوجوان موجبات رسیدن او به عزت‌نفس را فراهم کرده و به شکل‌گیری حس مسئولیت‌پذیری وی کمک می‌کند و در پس آن کودک مراحل رشد صحیح و کامل را طی کرده و در بزرگسالی نیز رضایتمندی، شادکامی و موفقیت را با تمام وجود احساس خواهد کرد.

چنانچه والدین و مربی و خصوصاً معلم و آموزگاران در دوران ابتدایی یا همان سه سال اول مدرسه بتوانند با ارتباط سالم و مؤثر با کودک، امنیت روحی، روانی و عاطفی وی را تأمین کنند، او در انتخاب‌های بعدی در سنین بزرگسالی دچار ترس و عدم توانمندی و وابستگی و چسبندگی عاطفی نشده و راه بلوغ و رسش اجتماعی برایش هموار گشته و به خود مراقبتی دست خواهد یافت.

تأکیدات و توصیه‌های روان درمانگران، مشاوران و روانشناسان خانواده و کودک، حول محور اهمیت دوران کودکی است که تماماً به دلیل شکل‌گیری شخصیت و الگوهای مشاهده رفتار والدین است. اگر بتوانیم به والدین آگاهی و آموزش‌های پیشگیرانه، یاورانه و حامیانه بدهیم، می‌توانیم انتظارات متولیان حوزه تربیتی و فرهنگی را برآورده کرده و از به وجود آمدن خانواده‌های متزلزل و متلاشی پیشگیری کنیم.

این امر نیازمند اخلاق حرفه‌ای و احساس تکلیف و مسئولیت‌پذیری مدیران ارشد است که هم متخلق به اخلاق و هم مجتهد در حوزه تخصصی و هم متعهد به معارف عالیه الهی و انسانی باشند. پس راه رسیدن به عزت نفس و اعتماد به نفس نگاهی ملی و ارزش مدار و راه‌حل محور است. جوامع رشد یافته، پیشرفته و توسعه‌یافته مسئله خودباوری را درک کرده و اکنون نیز از آن سود جسته و بهره‌مند شده‌اند. شأن، منزلت و کرامت انسانی مستلزم ادراک، احساس و بینش متعالی و همگانی است. رویکردها و تکنیک‌های بینشی، مؤثرترین، مفیدترین و کارآمدترین رویکردهای راهبردی در حوزه علوم انسانی و رفتاری دهه‌های اخیر در جوامع پیشرفته و رو به گذار است.

دلایل خودباختگی و وادادگی افراد، اشخاص و شهروندان یک جامعه نبود اعتماد به نفس و در نتیجه عدم اتکا به نفس یا استقلال فکری و رفتاری است. راه برون‌رفت جوامع در حال گذار از این وضعیت، تدبر و تأمل است. ارزشمندی و کیفیت که متغیرهای هدفمندی و جهت‌یابی علمی در حوزه علوم پایه‌اند، توان مهارت‌افزایی و دانش‌افزایی جمعی هستند. رویکردها و نگرش‌های فرد محور، دیگر ناکارآمد و منسوخ شده‌اند. باید اندیشید و رفتار کرد. این اصل بنیادین اعتماد به نفس و خودشکوفایی است.

مسیر رشد و بلوغ و تکامل انسانی صعب‌العبور بوده و باید با واقعیت‌نگری به حقیقت‌نگری دست یابیم. سلامت و بهداشت روانی فرزندان منوط به کسب و رسیدن به اعتماد نفس آنان است. هر چه رضایتمندی از خود و زندگی و الگوهای والدینی بهتر و مؤثرتر شود، احساس رشد و پیشرفت و خودشکوفایی در فرد بیشتر خواهد شد.

اساس رسیدن به عشق که از منظر روانشناسی و علوم رفتاری، احساس تعلق به خود و احساس تعلق به دیگری است، محقق نخواهد شد مگر اینکه تعارضات دوران کودکی در کودک و نوجوان برطرف شود. کودک و نوجوان نیازمند مهر، محبت، توجه و احترام از طرف پدر و مادر است.

ویژگی‌ها و توانمندی‌های هر فرد منحصر به خود اوست و در روانشناسی تحت عنوان «ویژگی‌های منحصر به فرد» از آن یاد می‌شود. یعنی توانایی‌های ذهنی، رفتاری، جسمی، شخصیتی و قابلیتی افراد را نمی‌توان با یکدیگر مقایسه کرد. حتی افکار، احساس، نگرش، بینش، رفتار و عملکرد دوقلوهای همسان هم در این مورد با هم متفاوت است.

پس مرجع اصلی در اعتماد به نفس، پرداختن به کشف توانمندی‌ها و قابلیت‌های فردی است. ژان پیاژه، روانشناس معتقد است: مهم‌ترین کار و وظیفه والدی که می‌خواهند فرزندپروری موفقی داشته باشند، کشف و شناسایی حداقل سه تا چهار هوش از هفت هوش فرزندانشان است.

شخصیت انسان تابع متغیر هوش، باور، ترغیب و تشویقی است که مربی، آموزگار و والدین در عنفوان کودکی نسبت به کودکان روا داشته‌اند، وگرنه رسیدن به بلوغ یک فرآیند زیستی صرف و غیرکارآمد، بی‌اثر و بی‌نتیجه خواهد بود. رشد استعداد و خلاقیت باید هدف ارگان‌ها و نهادهای تربیتی و حاکمیتی و نظارتی باشد تا تعالی و پیشرفت جوامع حاصل شود.

انگیزه و انگیزش را توأمان باید بها دهیم تا دانش و علمی را که فرا گرفته‌ایم کار بست داشته و به توانستن بینجامد. دانش و علم، دانستن است و مدیریت، توانستن. این تعریف برای کودک و نوجوان راه روشن اعتماد به نفس و عزت نفس را ترسیم کرده و مقصد و مقصود از تحصیل و اشتغال و تشکیل خانواده و مسئولیت‌پذیری را هموار می‌سازد. درد ما دانستن نیست، درد، نتوانستن بنا بر کژفهمی، بی‌بصیرتی و خودکامگی است که متأسفانه آن را در کودکی به فرزندانمان به خاطر تأمین منافع فردی و اولویت دادن آن به منافع جمعی و اجتماعی می‌آموزیم. راه رشد و تعالی، اعتماد به نفس و صداقت نفس است نه دروغ به نفس. به بیان دیگر تعهد ابتدا نسبت به خود است بعد به دیگری. پایه‌ریزی چنانچه بر معیار عقلایی و منطق صورت نگیرد، تربیت به بیراهه رفته و جامعه دچار استیصال و خودباختگی، بی‌هویتی و بی‌اعتمادی نسبت به متوالیان تربیتی می‌شود. در خاتمه باید تأکید کرد تأیید، تشویق، ترغیب و تحسین کودک در سنین قبل از هفت سالگی بسیار مهم بوده و موجب دلبستگی ایمن وی می‌شود و از دلبستگی ناایمن در بزرگسالی که چسبندگی عاطفی و شخصیت مهرطلب منفعل را موجب می‌شود، جلوگیری می‌کند.

***روانشناس و مدرس دانشگاه**